



## آموزه هشتم: از پاریز تا پاریس



□ پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر با «الاغ تور» از پاریز راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت؛ اما از «کران» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام چریغ آفتاب کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

**قلمرو زبانی:** پاریز: نام روستایی / فرسخ: فرسنگ، شش کیلومتر / پیمودن: طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیمای) / الاغ تور: مسافرت با الاغ / چریغ آفتاب: چراغ آفتاب، طلوع آفتاب، صبح زود / اتراق کردن: موقتاً در جایی اقامت گزیدن، توقف چند روزه در سفر به جایی / **پیام:** سفر

□ از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، ۳۵ فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

**قلمرو زبانی:** دانشسرا: مؤسسه آموزشی برای تربیت آموزگار یا دبیر / تداعی: یاد آوری، به خاطر آوردن / مخارج: هزینه ها / قریب: نزدیک (هم‌آوا؛ غریب: ناآشنا)

□ وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارتخانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارتخانه امین مراجعه کردم. اتافی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارتخانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارتخانه باشد. گفتم حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم. او گفت بده، پول را بده. خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت؛ اما نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین نویسی و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ ...



**قلمرو زبانی:** محصل: دانش آموز/ حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است / دهاتی: روستایی / کازیه: جاکاغذی /

□ نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام؛ اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

**قلمرو زبانی:** استبعادی: دور دانستن، بعید شمردن چیزی / غایت القصوا: حد نهایی چیزی، کمال مطلوب

□ عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصورات تاریخی می‌کند؛ البته توقف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر یک «سرپری» زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

سرپر زدن: توقف کوتاه / سواحل: ج ساحل / نواحی: ج ناحیه (هم‌آوا؛ نواهی: نهی شده‌ها؛ محرمات) / طیلسان: گونه ای ردا / دوختن: (بن ماضی): دوخت؛ بن مضارع: دوز) / **قلمرو ادبی:** عبور... غرق می‌کرد: استعاره / دریای تصورات: اضافه تشبیهی / کوچک و بزرگ: تضاد / مثل وصله‌های رنگارنگ... تشبیه

□ فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند، از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

**قلمرو زبانی:** چشمگیر: شایان توجه، با ارزش و مهم / مهد: گهواره / بیم: ترس / جراره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دمش روی زمین کشیده می‌شود / دموکراسی: مردم سالاری / غاشیة: سوره ای از قرآن یکی از نامهای قیامت/ مار غاشیة: ماری بسیار خطرناک در وزخ / **قلمرو ادبی:** سرهنگ‌ها: مجاز از نظامیان / شوخی روزگار: اضافه استعاری/ مهد دموکراسی عالم: استعاره از یونان / عقرب جراره دموکراسی: اضافه تشبیهی / مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها: اضافه تشبیهی / از بیم عقرب جراره... به مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه بردن: زبانزد؛ به معنای از ترس چاله در چاه افتادن /

**پیام:** از ترس چاله در چاه افتادن

□ رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر می‌خواندند و اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند. آخرین چراغ



امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب افریقا پیش راند؛ اما همه می‌دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته اند که امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند.».

**قلمرو زبانی:** قطور: سبتر / بارو: دیوار قلعه / فراز: بالا / کرانه: کناره، ساحل / به یک رو نمی‌ماند: به یک گونه / صباح: بامداد، سپیده دم، پگاه / مستعجل: زود گذر، شتابنده / سوء هاضمه: بدگواری / **قلمرو ادبی:** دود خورده: کنایه از دیرین / سواحل: مجاز از مردم سواحل / کرانه: مجاز از مردم کرانه / خط می‌خواندند: کنایه از فرمابری می‌کردند / چراغ روشن کردن: کنایه از رونق دادن / صباح: مجاز از مدت اندک / دولت مستعجل: تلمیح به شعر حافظ (راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود) //

**پیام:** گذرا بودن پادشاهی ها، حرص و ولع کشورگشایی موجب نابودی امپراتوری‌ها شده است

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد؛ اما امروز به جای همه آن حرف‌ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می‌بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است)

**قلمرو زبانی:** طاق ضربی: سقف خمیده و گنبدی / **قلمرو ادبی:** دنیا: مجاز از مردم دنیا / روم: مجاز از مردم روم / چشم داشت: کنایه از توجه داشتن / چشم می‌زد: کنایه از اینکه «می‌ترسید»

**پیام:** ناپایداری قدرت

۱- کاووس کیانی که کی اش نام نهادند / کی بود و کجا بود و کی اش نام نهادند؟

**قلمرو زبانی:** کیانی: منسوب به کی؛ هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا / کی: پادشه / جهش ضمیر / **قلمرو ادبی:** واج آرایی «ک»، «ن» و «ی» / تلمیح / جناس: کی نخست و دوم (۱- پادشاه ۲- چه زمانی) / قالب: قطعه

**بازگردانی:** کاووس کیانی که او را پادشاه نام نهادند کی زندگی می‌کرد و کجا بود و کی او را نام نهادند؟

**پیام:** ناپایداری قدرت

۲- خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان / این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** ملک: سرزمین / **قلمرو ادبی:** رنگین شده از خون: کنایه از جان باختن

**بازگردانی:** این سرزمین، سرزمینی است که به خاطر جان باختن انسانی‌های ستم دیده بسیاری از خون رنگین شده است و ما آن را بغداد و ری نام نهادیم.

**پیام:** آبادانی وابسته به جانفشانی مردم است

۳- صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

**قلمرو زبانی:** صد: مجاز از بسیار / جفا: ستم / **قلمرو ادبی:** تیغ جفا: اضافه تشبیهی / سر، تن: تناسب / چوب: مجاز از نی / جانبخشی



**بازگردانی:** بسیار تیغ ستم بر سر و تن چوب نی وارد شد تا اینکه از خویش تهی شد و تبدیل به ساز نی شد.

**پیام:** با رنج و دشواری پیشرفت به انجام می‌رسد

۴- دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی / مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

**قلمرو زیبایی:** مردادمه: مرداد ماه / **قلمرو ادبی:** واج آرایی «م» و «د» / دل گرمی: کنایه از امیدواری / دم سردی: کنایه از غمگینی / دل گرمی و

دم سردی: تضاد / اغراق / حسن تعلیل

**بازگردانی:** امیدواری و غمگینی ما بود که گاهی آن را مردادماه و گاه دی نام نهادند.

**پیام:** تأثیر اندیشه انسان

۵- آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

**قلمرو زیبایی:** طریق: طریقت / مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد / فرخنده پی: خوش قدم / **قلمرو ادبی:** نفس: مجاز

از سخن / تلمیح به داستان خضر

**بازگردانی:** آن خضر که او را خوش قدم نام نهادند آیین طریقت را از سخن پیر مغان یاد گرفت.

**پیام:** لزوم پیروی از پیر، لزوم داشتن آموزگار، تأثیر نفس گرم پیر (مرشد) بر مرید

■ با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می‌رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود

نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه

کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید.»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد!

اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل کوه و تپه‌های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ

عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا بر پاست که اطراف آن را

چمن کاشته اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده اند. خواهید گفت این تپه چگونه پیدا شده؟ زناتی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام

خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده اند و در اینجا ریخته اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده

است تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

**قلمرو زیبایی:** اقوام: خویشاوندان؛ م قوم / طبق: سینی گرد / **قلمرو ادبی:** دنیا: مجاز از مردم دنیا / تاریخ: مجاز از تاریخ نگار / از دست دادن: کنایه

از دچار فقدان شدن

■ علاوه بر آن، یک پانوراما در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط

زده اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران



ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت تمام این مناظر بر اساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده اند. من شاید حدود سی و پنج سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد.

**قلمرو زبانی:** پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد به دیوار سقف بچسبانند چنان که هر کس در آنجا بایستد گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند؛ سراسر نما(مصوبه فرهنگستان) / مناظر: ج منظره / مجسم کرده اند: جسمیت دادن / **قلمرو ادبی:**

□ وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان ویکتور هوگو.

□ این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قیر ویکتور هوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دوگل.

**قلمرو زبانی:** پاریز: نام روستایی / شارلمانی: بنیانگذار پادشاهی روم / دوگل: رئیس جمهور فرانسه / **قلمرو ادبی:** جناس: پاریز؛ پاریس / فاتحه: مجاز از سوره الحمد/ **قلم** این نویسنده: مجاز از نوشته / دل دهات: اضافه استعاری

**پیام:** برتری دانش و نویسندگی بر نیروی نظامی

از پاریز تا پاریس، باستانی پاریزی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

**الف)** طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف / بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه (خاقانی)

طاق: یکتا، بی‌مانند، یگانه [برگرفته از واژه تک]

**ب)** نهاده به طاق اندرون تخت زر / نشانده به هر پایه ای در گهر (فردوسی)

طاق: به معنای سقف قوسی شکل [برگرفته از واژه تاک]؛ مجاز از اتاق یا ایوان یا درگاه

**پ)** چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است / چون روی پری رویان با رنگ و نگار است (منوچهری)

طاق: خمیدگی / رواق: ایوان جلوی ساختمان که معمولا سرپوشیده و دارای ستون است؛ سایه بان



۲- پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

غایت القصوا - استبعاد - اتراق - چریغ آفتاب - مار غاشیه - سوء هاضمه - پیر مُغان - وصله های رنگارنگ بر طیلسان آبی

۳- همان طور که می‌دانید گروه اسمی از «هسته» و «وابسته» تشکیل می‌شود. بعضی از وابسته‌ها نیز می‌توانند وابسته‌ای داشته باشند.

- اکنون به معرّفی سه نوع از وابسته‌های وابسته می‌پردازیم:

**(الف) ممیز:** معمولاً برای شمارش تعداد با اندازه و وزن موصوف، میان صفت شمارشی و موصوف آن، اسمی می‌آید که وابسته عدد است و «ممیز» نام دارد.

**توجه:** ممیز با عدد همراه خود، یک جا وابسته هسته می‌شود؛ نمونه: دو <==> تخته <==> فرش  
ممیزها عبارت‌اند از:

«تن، کیلوگرم، گرم، من، سیر، و ...» برای وزن؛

«فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، سانتی متر، میلی متر، و ...» برای طول؛

«دست» برای تعداد معینی از لباس، میز و صندلی، ظرف؛

«توپ و طاقه» برای پارچه؛ / «تخته» برای فرش؛

«دستگاه» برای وسایلو لوازم الکتریکی و همانند آنها؛

«تا» برای بسیاری از اشیا؛ و ...

نمونه: هفت <==> فرسخ <==> راه

کلمه «فرسخ»، وابسته وابسته از نوع «ممیز» است.

**(ب) مضاف الیه مضاف الیه:** اسم + - + اسم + - + اسم

در برخی از گروه‌های اسمی، «مضاف الیه»، در جایگاه «وابسته» هسته قرار می‌گیرد؛ آنگاه این مضاف الیه، خود، وابسته‌ای از نوع «اسم»، در نقش مضاف الیه می‌پذیرد؛ نمونه: محوطه (هسته) میدان (مضاف الیه) شهر (مضاف الیه مضاف الیه)

- وسعت <==> استان <==> کرمان

واژه‌های «شهر» و «کرمان» وابسته وابسته از نوع «مضاف الیه مضاف الیه» هستند.

**توجه:** اسم یا هر کاری که در حکم اسم (ضمیر، صفت جانشین اسم) باشد، در جایگاه مضاف الیه مضاف الیه، قرار می‌گیرد؛ مثال:

- گیرایی (هسته) سخن (مضاف الیه) او (مضاف الیه مضاف الیه)

- قدرت (هسته) قلم (مضاف الیه) نویسنده (مضاف الیه مضاف الیه)

«او» و «نویسنده»، وابسته وابسته، از نوع «مضاف الیه مضاف الیه» هستند.

**(پ) صفت مضاف الیه:** اسم + - + اسم + - + صفت / اسم + - + صفت پیشین + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف الیه» که وابسته «هسته» است، به کمک «صفت» (پسین یا پیشین) توضیح داده می‌شود؛ نمونه:

- دانش آموز (هسته) پایه (مضاف الیه) دوازدهم (صفت مضاف الیه)

- اسیر (هسته) این (صفت مضاف الیه) جهان (مضاف الیه)

- یادآوری <==> خاطره <==> دلپذیر

- برنامه <==> کدام <==> سفر؟



در مثال‌های بالا، واژه‌های «دوازدهم»، «این»، «دلپذیر» و «کدام» وابسته وابسته از نوع «صفت مضاف‌الیه» هستند.

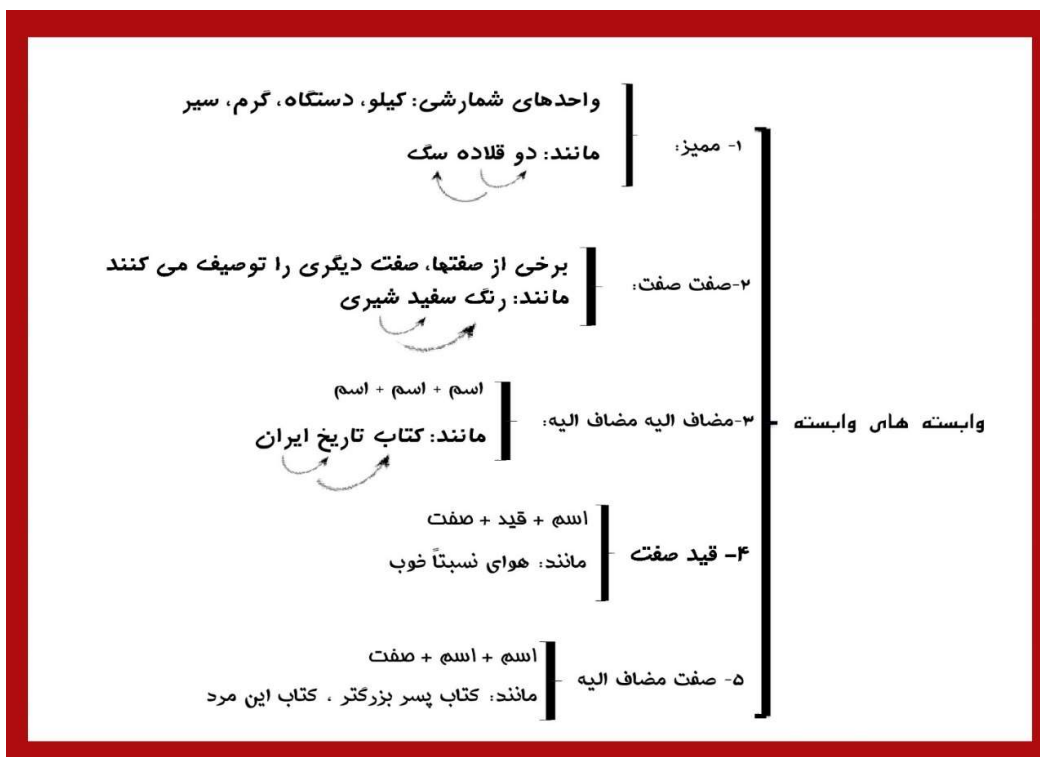
- از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

**ممیز:** ده فرسخ (ممیز) راه (هسته) / سی و پنج (صفت) فرسنگ (ممیز) راه (هسته) / سیصد (صفت) تومان (ممیز) پول (هسته)

**مضاف‌الیه، مضاف‌الیه:** بانک اعتبارات ایران (مضاف‌الیه، مضاف‌الیه) / داخل کازیه میز (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) - خاطرات سفر ماه (مضاف‌الیه

مضاف‌الیه)

**صفت مضاف‌الیه:** غرق تصورات تاریخی (صفت م‌الیه) - فراز همین (صفت م‌الیه) برج‌ها - اعتصاب کارگران فقیر (صفت م‌الیه)



## قلمرو ادبی

۱- عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

**(الف)** یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

دنیایی: مجاز (مردم دنیا) / روم: مجاز از مردم روم یا فرمانروایان روم / چشم داشت: کنایه (توجه داشت) / چشم می‌زد: کنایه (می‌ترسید، حساب می‌برد)

**(ب)** کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی‌اش نام نهادند؟

واج آرایی (تکرار صامت «ک»، «ن» و «ی») / جناس همسان (کی: پادشاه - کی: چه کسی) / تلمیح به داستان کاووس



پ) دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی / مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند

کنایه (دلگرمی و دم‌سردی) / تناسب (مرداد و دی) / تضاد (مرداد و دی / دل‌گرمی و دم‌سردی) / حُسن تعلیل / واج آرایی (تکرار صامت «م» و «د»)

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مَثَل است؟

از بیم عقرب جزاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.  
از چاله به چاه افتادن. - از بد به بدتر پناه بردن.

## قلمرو فکری

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند.»

یعنی کشورهای قدرتمند به خاطر خوی کشورگشایی و جنگ‌طلبی خود کم‌کم قدرت خود را از دست داده و آرام آرام رو به تباهی و ویرانی نهاده‌اند (حرص و ولع کشورگشایی موجب نابودی امپراتوری‌ها شده است).

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

مفهوم کلی	بیت
زوال پادشاهان و ناپایداری دنیا	با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند
تأثیر نفس گرم پیر (مرشد) بر مرید	آیین طریق از نَفَس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

«راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»

اگر چه، چند صباحی روزگار به کام قدرتمندان (از جمله شیخ ابواسحاق والی شیراز) بود و سوار بر اسب مراد بودند، اما این خوشی و کامرانی، به سرعت سپری شد و آن بخت و اقبال از بین رفت. (ناپایداری حکومت‌ها و نابودی آن‌ها)

## گنج حکمت: سه مَرکب زندگی

■ نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟ گفت: «سه مَرکب دارم؛ بازبسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مَرکب شکر نشینم و پیش او بازشوم و چون بلائی پدید آید، بر مَرکب صبر نشینم و پیش بازروم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مَرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»





**قلمرو زبانی:** نقل است: آورده اند / می‌گذرانی: سپری کردن / مرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند / بازبسته: بسته شده، پیوسته و مرتبط / پدید آید: پدید شود / مرجع «او»: خداوند / بازشوم: بازروم / پیش: نزد، جلو / طاعت: فرمانبرداری، نیایش، عبادت / اخلاص: پاکی / **قلمرو ادبی:** بازبسته: کنایه از اینکه در اختیار من اند / مرکب شکر: اضافه تشبیهی / مرکب صبر: اضافه تشبیهی / طاعت: / مرکب اخلاص: اضافه تشبیهی

**بازگردانی:** آورده اند که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگارت چگونه می‌گذرانی؟ گفت: «سه رأس اسب دارم که بسته شده اند؛ هنگامی که نعمتی پدیدار شود، بر اسب شکر می‌نشینم و پیش خداوند می‌روم و هنگامی که بلایی پیش آید، بر اسب صبر می‌نشینم و جلو می‌روم و هنگامی که راز و نیازی پیدا گردد، بر اسب اخلاص می‌نشینم و نزد خداوند می‌روم.»

**پیام:** راز کامیابی: شکر، صبر و نیایش

تذکره الاولیا، عطار (۵۴۰ق. - ۶۱۸ق.)